امتناع و امکان نظریه‌پردازی بومی در بازخوانی متون ادبی فارسی

دکتر سیدعلی قاسم‌زاده*
دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی

چکیده
امروزه یکی از چالشهای تحقیقات دانشگاهی حوزهٔ زبان و ادبیات، بسامد استفاده از نظریه در پژوهشهای بنیادین در حیطهٔ نقد نظری و عملی است. موافقان چنین رویکردی به‌سبب نظام‌مندی و انسجام و ماهیت میان رشته‌ای نظریه‌ها لزوم چنین ابزارهای بازخوانشی را برای تحقیقات ادبی، پابه‌پای پژوهشهای ادبی جهان غرب لازم و ضروری می‌دانند و مخالفان چنین رویکردی بر کلیشه‌ای بودن، تصنعی، سطحی‌نگری، تقلیل‌گرایی و غرب‌زدگی چنین پژوهشهایی اصرار دارند و با سیاست نفی نظریه‌گرایی، بازگشت به شیوه‌های نقد سنتی گذشتگان یا پیشگامان بنام این عرصه را، واجب و مستفیض می‌شمرند. نگارنده معتقد است در تقاطع دو آرای یادشده، می‌توان راهی معتدل و میانه جست؛ لذا این جستار به شیوهٔ توصیفی- تحلیلی به این نکته تأکید می‌کند که ضمن پرهیز از هرگونه افراط و تفریط در توجه به پژوهشهای نظریه‌محور، دو کلان‌چاره برای بازخوانی متون ادبی، تلفیق روشهای علمی و میان‌رشته‌ای در تحلیل و ارزشگذاری متون ادبی از یک سو و آشنایی عمیق با اصول و مبانی نظریه‌پردازی و رویکردهای فلسفی برای تولید نظریه‌های بومی و سازگار با جهان‌بینی حاکم بر متون ادب فارسی از دیگرسو است.

کلیدواژه‌ها: بازخوانش ادبی، رویکرد میان‌رشته‌ای، نظریهٔ ادبی، نظریه‌پردازی بومی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۹/۲۵ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۷/۱۲/۲۰

* نویسنده مسئول s.a.ghasemzadeh@hum.ikiu.ac.ir

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

۱. مقدمه

۱-۱ بیان مسأله

پژوهش و تحقیق، ذات دانش و بینش علمی و مایهٔ پویایی و تعالی فکری و عملی است. روزآمدی هر صاحب علمی به سطح و نوع مطالعات و تحقیقات و استمرار حس پرسشگری و مسأله‌یابی وی بستگی دارد. آنچه در تحقیقات ادبی به پرسشگری تازه و کشف مسأله‌های جدید کمک می‌کند، نوع رویکرد نظری خواننده در رویارویی با متن ادبی است. در این نگرش، نظریه‌ها نه به قصد آزمون‌پذیری بلکه به منظور پیش‌بینی و کمک برای کشف پیچیدگیها و پاسخگویی به مسأله‌ها به کار گرفته می‌شود.

واقعیت این است که هر رویکرد و گفتمان نظری از دید خاص خود به تحلیل و بازخوانی و نقد ادبی می‌پردازد؛ مثلا ساختارگرایانی مثل *تودوروف* با باورداشتن به این گزاره، که «امروزه اثر ادبی، ابژهٔ زبانی فروبسته، خودبسنده و مطلق» است(تودوروف، ۱۳۹٤: ۳۰)، تنها به روابط متقابل عناصر درونی اثر پرداختند؛ چنانکه اغلب نظریه‌های ادبی محتوامحور نیز برآمده از بنیادی ایدئولوژیک و متکی بر نظام فکری و فرهنگی و تجربه هنری خاص آن بینش و مکتب است؛ بنابر همین قاعده است که *گلدمن* نظریهٔ نقدتکوینی را براساس ایدئولوژی مارکسیستی خود بنا نهاد یا *هِردر* و *هگل*، که با تأسی به نگرش تاریخی‌گرایی و پارادایمهای گفتمان تاریخی در غرب به تشریح و تحلیل متون ادبی و تاریخی روی آوردند، باورداشتن این انگاره، بدان معنا نیست که معتقد باشیم نظریه‌ها به بافت فرهنگی و جغرافیایی خاص خود مقید و محصور است و امکان گسترش، نفوذ و استفاده از آنها به دیگر فرهنگها وجود ندارد؛ زیرا اساسا نظریه‌ها تعمیم‌پذیر و امکان کاربستن در بازخوانی متون ادبی دیگر اقالیم و قلمروهای فکری و ادبی را دارا هستند. بر این باوریم که خوانندهٔ آگاه (منتقد ادبی) چه درصدد تولید نظریه یا گسترش آرای نظری خویش به متون فاخر و شکوهمند روی آورد، چه به قصد لذت بردن از خوانش متن، بدان مشتاق گردد، نمی‌تواند بدون افقهای انتظار خویش از متن و بدون اعتنا به تجربه معرفت‌شناختی و باورهای نهادینه شده در خود، به نقد و بازخوانی متون ادبی بپردازد. از دیگر سو، حس زیبایی‌شناسی انسان معاصر به تحلیلهای علمی و ساختارمند علاقه‌مند است و به خدمت گرفتن نظریه‌ها- که ماهیت میان‌رشته‌ای و خادم دارند- می‌تواند به ارضای این حس کمک کند؛ اما آنچه در پژوهشهای نظریه محور در

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

ایران تأمل‌برانگیز است، گاه استفادهٔ ناصحیح از نظریه‌های ادبی، بی‌اعتنا به بستر فرهنگی و تاریخیِ آفرینشِ آن است؛ مانند نگارش مقالهٔ «گفتگومندی و چندصدایی در شعر حافظ» (ر.ک: امن خانی و علی مددی، ۱۳۹۱: ٦۱-٦۲) یا تلاش محققان برای استفاده از نظریهٔ پسااستعماری در نقد رمانهای فارسی پس از انقلاب اسلامی- زمانی که اساساً کشور در معرض استعمار قرار نگرفته و گفتمانی ضد امپریالیستی و شعار جهان‌وطنی اسلامی دارد- که می‌تواند نمونه‌ای از این کاربردهای نابجا در کشاکش مشروعیت‌بخشی و جذابیت آفرینی کاذب تحقیقات باشد؛ با این حال، همان‌گونه که هرگونه رویکرد کلیشه‌وار و افراطی، همانند بی‌دقتی در استفاده از نظریه‌های ادبی آسیب‌زاست، نفی و طرد نظریه‌ها نیز آفتی دیگر است؛ رویکردی تفریطی که خود نشانهٔ آشفتگی و برتری تحلیل التقاطی و استحسانی به پژوهشهای مسأله‌محور و ساختارمند به نظر می‌رسد. البته این نظر به منزلهٔ طرفداری از فرموله‌شدگی یا استفاده مکانیکی از نظریه‌ها نیست؛ زیرا هرگاه نظریه از روح تاریخی و فرهنگی خویش خالی شود و خاصیت مسأله‌یابی و پیش‌بینی و گرهگشایی خود را از دست دهد به عنصری سطحی با مقولات و مفاهیم و گزاره‌هایی ساده و استعاراتی مرده و کلیشه‌ای بدل می‌شود که تنها به کسب داده‌های یکسان و مشابه منجر می‌شود.

گرچه نظریه‌های ادبی در غرب به تناسب جهان‌بینی آرمانگرایانه، اومانیستی و روشنگری شکل گرفته، و یا متناسب با تحولات بنیادین فکری معاصر مایه‌ور و هدفمند شده‌است، باید توجه کرد که خواندن هر اثر ادبی مثل رمان به تجربه‌های فکری خواننده هم وابسته است. بدیهی است از این دیدگاه اتکای خواننده به جهان‌بینی و تجربه‌های زیستی خود می‌تواند به فهم بهتر متونی کمک کند که در فضای فکری و فرهنگی ایرانی- اسلامی آفریده شده‌است و با آن تناسب بیشتری دارد. بنابراین، فارغ از فواید یا آسیبهای حضور نظریه‌ها در پژوهشهای نقد ادبی در ایران، بی‌توجهی به نبود نظریه‌های ادبی بومی و برآمده از روح تاریخی و فرهنگی و برخاسته از نظام معرفت‌شناختی و زیباشناختی ملی برای بازخوانی و تحلیل آثار ادبی فارسی، مسأله‌ای است که امروزه نیازمند توجه و تأمل دیگرگونه و دغدغه‌مند است. هر نظریه از دل پژوهشهای دامنه‌دار و در بستر تاریخ و تجربه فرهنگی و هنری سربرمی‌آورد و از افتخارات هر نظام معرفتی تولید نظریه‌های تحت‌تأثیر بافت فکری و تجربه مختلف

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

زیستی، فرهنگی، تاریخی و... آن است. گرچه پیشتر غربیان در زمینهٔ تولید و استفاده از نظریه‌های ادبی پیشگام بوده‌اند و بسامد تنوع و تعدد آرای نظری در غرب چشمگیر است و با اینکه در ایران تمایل به تحقیقات نظریه‌بنیاد رو به گسترش است و به اهمیت نظریه‌پردازی و برتری آن بر نقد کلی‌گو و پراکنده‌سو توجه ویژه می‌شود (ر.ک: شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۸)، نگارنده معتقد است در دل آرا و پژوهشهای متفکران ایرانی- اسلامی، مباحثی که بتوان به چارچوب نظری منسجم و تولید نظریهٔ ادبی منجر شود، فراوان است؛ هم‌چنانکه علی اکبر رشاد طی سخنرانی خود در نخستین همایش ملی کرسی‌های نظریه‌پردازی، نقد و مناظره با نقل خاطره‌ای از علامه جعفری می آورد که ایشان مصرانه به امکان استخراج نظریه از خلال متون ادب فارسی ایمان داشت (ر.ک:http://rashad.ir/?p:1190). دغدغهٔ *رضا سیدحسینی* در مقدمهٔ خود بر «مکتب‌های ادبی» گویای همین ادعاست که

> هیچ ادبیاتی با تقلید از دیگران به وجود نمی‌آید؛ اگر ما در گذشته، ادبیات پرباری داشته‌ایم به سبب پشتوانهٔ قوی نظری آن بوده که امروزه با اینکه مورد توجه پژوهشگران غربی است، خود ما از آن غافلیم و تا این نظریه‌ها امروزی نشود و ما پابه‌پای پیشرفت مطالعات ادبی در غرب به فطرت خویشتن بازنگردیم و آثار امروزی، از پشتوانهٔ قوی فرهنگی (چه در قالب و چه در محتوا) برخوردار نباشد، نمی‌توانیم منتظر باشیم که تنها با تقلید از دیگران و به‌طور تصادفی به رشد ادبی دست یابیم (سیدحسینی، ۱۳۷٦: ج۱/ ۱۲).

این جستار تنها تلنگری بر بازنگری در مبانی نظری و گاه شاهکارهای ادبی به منظور کشف سازه‌های نظریه‌های ادبی است که بی‌شک به استقلال و جهانی‌شدن اندیشه‌های ایرانیان در جهان می‌انجامد.

۲-۱ پیشینهٔ تحقیق

فارغ از تقابل دو گفتمان رو به گسترشی که در انتقاد از کاربست نظریه‌های ادبی در تحلیل و بازخوانی متون ادبی ایجاد شده است، مانند دیدگاه نگارندگان مقالهٔ «درد یا درمان، آسیب‌شناسی کاربرد نظریه‌های ادبی در تحقیقات معاصر» (امن خانی و علی مددی، ۱۳۹۱: ۵۱-۷۵)، که با برشمردن خطاهای استفاده کنندگان از نظریه‌های ادبی به آسیب‌شناسی مقالات نظریه‌محور در دورهٔ معاصر پرداخته‌اند و گفتمان مدافعان و

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

طرفداران استفاده از نظریه‌های ادبی در کشف لایه‌های پنهان متون و ارزشگذاری علمی؛ مثل دیدگاه نویسندهٔ مقالهٔ «تبیین چالشها و ظرفیتهای رابطه نقد و نظریه ادبی و ادبیات تطبیقی» (ذکاوت، ۱۳۹۱: ۱۰۳-۱۱۹) که معتقد است بهره‌گیری از نظریه‌های غیربومی (خارجی) برای خوانش محصولات فرهنگی هر ملتی به عنوان راهکاری در پژوهشهای ادبی و ادبیات تطبیقی مؤثر است و با وجود مقالاتی که در میانه این دو گفتمان- بدون ارزشگذاری مثبت یا منفی- به ردیابی مبانی فلسفی نظریه‌ها می‌پردازند، مانند مقالهٔ «خاستگاه فلسفی نظریه جامعه شناسی ادبی و آسیب شناسی به کارگیری آن در متون ادبی فارسی» (عاملی رضایی، ۱۳۹۱: ۱٤۷-۱٦٤)، تاکنون مقاله‌ای که ناظر بر ضرورت استخراج و تولید نظریه‌های بومی و ردیابی موانع و دلایل تولید نشدن نظریه‌های ادبی بومی باشد، نگاشته نشده است؛ اما از میان کتابهای پژوهشی شاید نزدیکترین دیدگاه به این رویکرد، دیدگاه مهدی محبتی نویسندهٔ «از معنا تا صورت» است که آشکارا از ظرفیت متون ادبی و میراث هزار ساله زبان و ادبیات فارسی در تولید نظریه‌های ادبی بومی سخن گفته است:

> این کتاب در واقع جزء نخستین کوشش‌ها در روشمندسازی و نظریه‌پردازی در مبادی و مبانی ادبیات کلاسیک فارسی برای دستیابی به گونه‌ای نقد و نظریهٔ ادبی بومی و فارسی به‌شمار می‌آید که - بی‌تردید- لغزنده‌ترین و دشوارترین حوزهٔ در حیطهٔ تحلیل و پردازش اثر ادبی هم هست(محبتی، ۱۳۸۸: مقدمه).

نویسنده در این کتاب دغدغهٔ بومی‌سازی را ترویج و تشویق می‌کند و معتقد است بی‌گمان آثار ادبی فاخر فارسی و عربی در فضای خلأگون قوام نیافته است و بنیان نظری استواری دارد. وی در برابر مخالفان نظریه‌سازی بومی می‌آورد:

> آیا ادبیات فارسی اساسا نظریه ندارد یا نظریهٔ ادبی همسان نظریه‌های ادبی غربی ندارد؟ اگر بگوییم که نظریه ندارد.... آیا واقعا اثر ادبی نابی هست که بدون مبانی نظری-هرچند ذهنی و نامکتوب- آفریده شود؟ و اگر بگوییم دارد، آیا می‌توان گفت که مبانی تئوریک این ادبیات، چون همسان مبانی غربی نیست؛ این ادبیات نظریه ندارد یا نظریه‌اش عمق و ارزش ندارد؟ (همان: ۲۸).

دیدگاهی که بی‌شباهت با نگاه شفیعی کدکنی نیست؛ چنانکه با باورمندی به وجود نظریه‌های بومی در فرهنگ و ادب فارسی درباب عبدالقاهر جرجانی می‌آورد:

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

نظریهٔ عبدالقاهر، که به نظریهٔ نظم شهرت یافته گویای همین نکته است که امکانات کلمه در ترکیب و بافت زبان است که روشن می‌شود و هیچ کلمه‌ای را به صورت مفرد بر کلمهٔ دیگری رجحان نیست و نیروی هیچ کلمه‌ای به اعتبار ذاتی، بیش از نیروی کلمهٔ دیگری نمی‌تواند باشد (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۷:ج۱/ ۵۱).

در چشم‌انداز فلسفی بحث، این سخن را با اطمینان می‌توان طرح کرد که اگر مرز مباحث «صورتگرایی پویا» و «صورتگرایی ایستا» است، بدون تردید نخستین کسی که در تاریخ نظریه‌های ادبی و فلسفهٔ جمال به نگاهی پویا در حوزهٔ فرمها و صورتها رسیده بوده، جرجانی است. نقطهٔ تلاقی جرجانی با صورتگرایان روس در همین جاست و این دستاورد بزرگی است (شفیعی کدکنی،۱۳۹۱: ۲۹۹).

با این حال آن‌گاه که نویسندهٔ کتاب *از معنا تا صورت* به سوی طرح مبانی نظریه‌های بومی در متن کتاب می‌رود، تقریبا با رویکرد تاریخ ادبیاتی و سبک‌شناختی به سراغ نقد متون ادبی و گاه معیارهای نقد صوری و محتوایی می‌رود و شاهد کشف و ارائهٔ نظریه‌های ادبی بومی با معیارهای علمی متناسب با یک نظریهٔ ادبی مقبول و کامل نیستیم؛ زیرا به باور نگارندهٔ این جستار، کشف و استخراج نظریه‌های ادبی بومی، فرایندی پیچیده و چندوجهی است و باید به لوازمات و متعلقات تولید نظریه و روح تاریخی پژوهشهای ادبی و فلسفی توجه کرد. از تفاوتهای دیگر دیدگاه نویسندهٔ «از معنا تا صورت» با نگارنده این است که درست است نویسندگان و شاعران بزرگ از مبادی و چارچوب فکری و هنری خاص خود برخوردارند، هیچ‌گاه دغدغهٔ نظریه‌پردازی نداشته، و به سبک و پسند زیبایی‌شناسی و فکری روزگار و مخاطبان آن به آفرینش ادبی دست زده‌اند و کشف مبانی و سازه‌های نظری آرای هنری آنها نیازمند رویکرد بازخوانشی محققان آگاه و پژوهشگران اندیشمند است و به آسانی محقَق نمی‌شود؛ به دیگر سخن مدعای ما این است که با زبان اشارات و ایجاز نمی‌توان انتظار کشف نظریه‌های ادبی داشت، بلکه ایجاد یا تولید نظریه‌های بومی با تمام لوازمات و شاخصهای آن، پیچیده و زمانبر است و شاید به تلاشی جمعی و آزمون و خطای بسیار نیازمند باشد.

در سویه دیگر ادعای امکان تولید نظریهٔ بومی، دیدگاه‌های معارضی نیز وجود دارد؛ مانند نظر نویسندهٔ مقالهٔ «جستجوی امر ناموجود، مقدمه‌ای بر دلایل فقدان نظریه و نظام نقد ادبی در ایران» (طاهری، ۱۳۹۷)، که اساسا با رویکرد تاریخی به دو دلیل عمده،

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

شکل‌گیری نظریه را در ایران ناممکن می‌داند: نخست اینکه نظریه‌های ادبی اساسا محصول تحولات دنیای مدرنیته در غرب است و ایرانیان پیشتر در چنین فضایی زیست نکرده‌اند و مسأله یا دغدغهٔ مستقیم تجربه آنها نیست و دیگر اینکه عالم خلاقیت ادبی با علم یا دانش نظری ادبیات جداست و هرگز آفرینش ادبی به وجود نظریه و نظام نقد ادبی منوط نیست (ر.ک: طاهری، ۱۳۹۷: ٦۹)؛ اما نظر ما با دیدگاه نویسندهٔ این مقالهٔ به سبب اختلاف در زاویهٔ دید، اندکی متفاوت است؛ دیدگاهی که در رد گزارهٔ ادعایی «بدون وجود مبانی نظری نمی‌توان اثر ادبی خلق کرد» (محبتی،۱۳۸۸: ۲٦/۱)، معتقد است نظریهٔ ادبی بومی‌ای وجود نداشته است که آثار خلاقه ادبیات کلاسیک فارسی بر اساس آن نظریه یا نظام نقادانه آفریده شده باشد. به اعتقاد ما تولید نظریهٔ ادبی بومی به کمک پشتوانهٔ نظام ادبی و فلسفی در ایران به معنی این نیست که حتما بپذیریم آفرینش آثار ادبی کلاسیک فارسی بر پایهٔ نظریه‌های بومی از پیش موجود آفریده شده‌است؛ لذا زاویهٔ نگاه ما بیش از اینکه تاریخی باشد و ناظر بر امکان آفرینش اثر ادبی خلاق بر اساس الگویی خاص نظری، بیشتر به نقد ادبی و خوانش نظام‌مند آثار ادبی در دورهٔ معاصر معطوف است؛ یعنی برای خوانش دقیقتر آثار ادبی فارسی می‌توان با دقت در ساختار زبانی و فرمیک و محتوایی آنها و آگاهی از شیوه خلاقانهٔ نظریه‌پردازی و نظام متکی به آن به خلق نظریه‌های ادبی خودبنیادی دست زد که بیش از اینکه برآمدهٔ از متن جامعهٔ غربی و جهان شناختی او باشد، برآمده از بافت و جهان‌نگری خاص ایرانی باشد که در نقد متون ادبی و بازخوانش نقادانه آن به کار گرفته شود و اگر ظرفیت جهانشمول داشته باشد، مانند نظریه‌های ادبی غربی در نقد ادبی دیگر آثار جهانی نیز به کار آید؛ مثلا اگر بپذیریم که شاهنامهٔ فردوسی شاهکار بزرگ حماسی در جهان است با کشف دلایل شاهکار بودن آن بتوان نظام فلسفی یا نظری خاص آن را کشف و استخراج کرد تا بنای تحلیل و نقد دیگر متون حماسی قرار گیرد. در واقع رویکرد این جستار- برخلاف دیدگاه یادشده- ناظر بر امکان‌سنجی و آینده‌پژوهی نظریه‌پردازی در جامعهٔ نقد ادبی ایران است. افزون بر آن اگر توجه شود که درک دنیای مدرن و سبک زندگی آن از یک سو و از سر گذراندن تجربه خاص زیست‌بوم فرهنگی چون زندگی در جهان سوم و روبه‌رو شدن با پدیدهٔ استعمار از دیگر سو، کسانی مثل ادوارد سعید را به تولید نظریهٔ پسااستعماری کشانده است، می‌توان با کوشش اندیشمندانه و رفع موانع

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

فرهنگی و روانی موجود به تولید نظریه‌های ادبی در ایران نیز امید داشت و از رهگذر تولید نظریهٔ ادبی به گسست تاریخی- معرفتی ناممکن بودن تولید نظریه در شرق از جمله ایران پایان داد.

البته برخی مانند محمود فتوحی نیز با وجود باورمندی به نقش نظریه‌ها در بازخوانی و فهم دیگرگونه متون ادبی و فربه‌تر و غنی‌تر شدن نگاه انتقادی، بومی‌گرایی را در نظریه‌های ادبی دریافتی ساده‌انگارانه و ایدئولوژیک می‌خواند (ر.ک: فتوحی، ۱۳۹۵: ۱۷) و برآن است که تلقی بومی‌سازی نظریه با سرشت نظریه‌پردازی در تناقض است؛ زیرا:

> نظریه ذاتا کنشی فلسفی است و وقتی فلسفه دربارهٔ چیزی بحث می‌کند، کاملا مستقل و بیرون از آن می‌ایستد و نمی‌تواند به آن وابسته باشد. نظریه، عمومیت و شاملیت دارد و قابل کاهش و تحدید به زمان و مکان تولد خود نیست؛ یعنی نمی‌شود نظریهٔ استعارهٔ ارسطو را به آتن روزگار ارسطو محدود کرد. نظریه، جهانی است؛ نه محلی و زمانی. نظریهٔ نظم جرجانی اگر نظریه شده باشد، دیگر به جرجان یا قرن چهارم و حتی زبان عربی محدود نیست(همان: ١٦).

در واکنش به نگاه به ظاهر مخالف این آرا با ادعای جستار پیش‌رو، باید اشاره کرد که اتفاقا نگارنده در تقابل با چنین نگاهی قرار ندارد و مدعی بومی‌سازی نظریه‌های غربی نیست؛ بلکه معتقد است نظریه، ماهیتی فلسفی و جهانشمول دارد و می‌تواند به خوانشی دیگرگونه در متون ادبی کمک کند؛ چنانکه خود اغلب با استفاده از این نظریات به بازخوانی و نقد آثار ادبی کلاسیک و معاصر پرداخته است. اگرچه معتقدیم گاه ممکن است نظریه‌هایی با بافت فرهنگی و تاریخی و حتی زیبایی‌شناختی ما در تناقض باشد و در عین حال با متون خلاق غربی سازگاری و قرابت بیشتری داشته باشد؛ منتهی ادعای نویسندهٔ مقاله این است که چرا با وجود پشتوانهٔ معرفتی و هنری هزارساله و با وجود گذراندن تجربهٔ بهره‌گیری از نظریات غربی، هنوز در فکر کشف و استخراج نظریه‌های بومی برآمده از آرای اندیشگانی هنرمندان، فلاسفه، متکلمان و... برنیامده‌ایم و اساسا چرا منتقدان و محققان بزرگ از گذشته تا امروز به طرح بوطیقای نظری حاکم بر انواع ادبی و یا شاهکارهای ادبی چون شاهنامه یا گفتمان عرفانی و... در فرهنگ ایرانی- اسلامی نپرداخته‌اند. چرا ما تاکنون همانند بسیاری از نظریه‌پردازان مانند افلاطون، ارسطو، باختین، دریدا، هایدگر، هردر، هگل و... از خلال مطالعات ادبی به

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

آفرینش نظریهٔ ادبی دست نیافته‌ایم و دلایل عقب‌ماندگی و راه رسیدن به چنین موقعیتی چگونه ممکن است؟

در این فرایند، منظور از نظریه‌های ادبی بومی، بومی‌سازی نظریه‌های غربی، یعنی دخل و تصرف در آرا و چارچوب نظریه‌های ادبی برآمده از افکار نظریه‌پرداز غربی و هماهنگ‌سازی یا انطباق آن نظریه برای بازخوانی و نقد و یا کانالیزه کردن مقولات و مفاهیم آن برای دریافت نتایج مشخص در فرهنگ خاص مثل ایران نیست، بلکه تولید نظریه‌هایی مختص به تاریخ و فرهنگ ملی، که از خلال مطالعه و دقت در فرایند پژوهشهای دامنه‌دار در تاریخ فرهنگی و فکری و تجربه آن، بویژه از مطالعه و تأمل در شاهکارهای ادبی، فلسفی، کلامی و بلاغی و... به دست آمده باشد، نظریه‌هایی است که به فرض آفرینش، می‌تواند هم نشانهٔ هویت علمی و دستمایه تحلیلهای دقیقتر متون ادبی و افزایش لذت بازخوانی متون فارسی و حتی متون تأثیرپذیر آن در ادبیات جهان شود.

۲. تأملی در باب نظریه

جای انکار نیست که امروزه وجود نظریه برای پژوهشهای مختلف علمی ضرور می‌نماید و به تعبیر *هوارد بیکر*[1] یک شرّ ضروری است(Becker,1993: 218)؛ اما این ضرورت نباید معیار یا جواز نگرشهای افراطی در کاربست نظریه در پژوهشگری باشد؛ همانند نظر *ام. آگار*[2] که معتقد است «بدون نظریه حتی نمی‌توانید سنگهای یک میدان را جمع کنید» (Agar,1980: 23). یا به عقیدهٔ آن هارتل[3] نظریه مایه نجات ما در تحقیقات است (۱۳۸۷: ٤٥)؛ زیرا هم‌چنانکه نگرش جزم اندیش مخالفان نظریه و پژوهشگران سنتگرا و حتی دیدگاه افراطی پسامدرنیستهایی چون فوکو و لیوتار- که ادعای جهانشمولی نظریه‌هایی چون مدرنیسم و ساختارگرایی را رد می‌کنند(ر.ک: بست و کلنر، ۱۳۸۷: ۱۸۵و۱۸٦)- نیز مذموم و نامقبول، افراط در کاربرد نظریه و اصرار بر تحمیل نظریه بر متن نیز غیرمنطقی و نامشروع است. با وجود این، واقعیت این است که بدون احاطه بر نظریه و بدون مسلح بودن به آن، قادر به فهمی دقیق و علمی و تازه از بسیاری از پدیده‌ها و موضوعات نیستیم. ذهن فاقد نظریه، غالباً متشتت، گنگ و پراکنده‌بین است و ذهن مسلح به نظریه، روشمند و منظم.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

مفهوم و تعریف نهایی «نظریه»، همانند اغلب مفاهیم حوزهٔ علوم انسانی دشوار است. این واژه از روزگار *ارسطو* نیز به نوعی مطرح بود؛ چنانکه *ارسطو* «نظریه» را دانشی پویا برای جستجوی حقیقت می‌خواند و *فیثاغورث* نیز آن را اندیشهٔ ناب و نوعی ژرف‌اندیشی می‌پنداشت؛ اما به معنای اصطلاحی و امروزی از عصر روشنگری این واژه جایگاه واقعی خویش را می‌یابد و اساساً هویت و ماهیتی خاص در تحقیقات علمی می‌یابد. *بیکن* و *دکارت* آن را تجربه‌ای نظام‌مند از هستی تلقی می‌کنند. نظریه، تلاش محققان برای تفسیر، تأویل و قابل درک کردن رویدادهاست؛ پس هدف آن، تشریح و کمک به درک و تفسیر پدیده‌ها و ارائهٔ رهنمودهایی برای بازنمایی چرایی پیدایی یا جریان یافتن پدیده‌هاست (ویلیامز، ۱۳۸٦:۱٤). در تعریفی جامعتر نظریه[٤] را مجموعه‌ای از مفاهیم، تعاریف و گزاره‌های به‌هم مرتبط دانسته‌اند که از طریق مشخص ساختن روابط بین متغیرها با هدفِ تبیین و پیش‌بینی پدیده‌ها، نگرشی منسجم از آنها ارائه می‌کند(کرلینگیر، ۱۳۷۷: ۲۹). از این تعریف برمی‌آید که هر نظریه علاوه بر اجزای چهارگانه (تعاریف، قوانین، فرضیه‌ها و نتایج) دو بخش اصلی دارد: نخست، مفاهیم پارادیمی و دوم، توصیف و تبیین.

مفاهیم پارادیمی، اصول و معیارهای برساختهٔ نظریه‌پرداز برای کشف و شناخت ساختار فرد یا جامعه و یا موضوع مورد مطالعه است؛ به تعبیری ابزار پژوهش برای فهم‌پذیر کردن پدیده، موضوع یا ابژه است. «تمام دنیای نمادین با تمام شناخته‌ها و ناشناخته‌های آن از شکل‌گیری مفاهیم نشأت می‌گیرد» (لیتل جان، ۱۳۸٤: ۷۳و۷٤). مفاهیم به ذهن محقق انسجام و قوام می‌بخشد؛ اما توصیف و تبیین به واکاوی روابط متغیرها و ریشه‌یابی تحقق رویدادها و وقایع و بیان روابط علّی و معلولی میان متغیرهای پدیده‌ها و... می‌پردازد.

ساختار فکری نظریه‌بنیاد، هدفدار، جهتدار، منظم و روش‌مند است. *ویلیام اسکیدمور*[٥] مؤلف کتاب «تفکر نظری در جامعه‌شناسی»(۱۳۹۲)، با دقت در این نکته، که بسیاری از آنچه را در عرف دانشگاهی نظریه نامیده می‌شود، نمی‌توان نظریه دانست، کاربردهای نظریه را در چهار گزاره خلاصه می‌کند:

۱.نظریه می‌تواند موجب برانگیختگی افکاری تازه در روند حل مسائل نظری شود.

۲. نظریه ممکن است، الگوهایی از موضوعات و مسائل مرتبط ارائه کند، به‌گونه‌ای

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

که بتوان توصیفی جامع و طرح‌گونه از آنها عرضه کرد.

۳. تجزیه و تحلیل و نقد هر نظریه ممکن است به نظریاتی تازه منجر گردد.

٤. نظریه می‌تواند الهام بخش فرضیاتِ علمی جدیدتر باشد.

بنابراین، نظریه به کمک پارادایمهای خود، یعنی مجموعه‌ای از مفروضات، مفاهیم، ارزشها و تجربیات که روشی را برای مشاهدهٔ واقعیت جامعه ارائه می‌کند، پرسشهایی مختص به آن جامعه یا موضوع را مشخص می‌کند و راه رسیدن به پاسخ و تفسیر علمی و دقیق آن پرسشها را به پژوهشگر نشان می‌دهد.

برخی نظریه را متشکل از گزاره‌ها، مفاهیم، مفروضات و شرایط میدانی می‌دانند (پرایس، ۱۳۸۷: ۸۳). گزاره‌ها هستهٔ نظریه، و مبیّن ارتباط علّی میان دو یا چند مفهوم است؛ برای مثال عبارت «هرچه روزمرگی شغلی بیشتر باشد، میزان رضایت شغلی کارکنان کمتر خواهد بود» یک گزاره است. مفاهیم همان اندیشه‌ها است؛ چنانکه در این مثال، «روزمرگی» و «رضایت شغلی» مفاهیم کلیدی است. مفروضات، پیشفرض‌های نظریه است؛ چنانکه در مثال، فرض این است که کارمندان به تنوع در کار خود اهمیت می‌دهند. شرایط نیز شروطی است که نظریه (گزاره‌ها) را معتبر می‌سازد؛ مثلا ارتباط رضایت شغلی و روزمرگی تنها در باب کارمندان تمام وقت مصداق دارد نه کارکنان موقت یا پاره‌وقت (ر.ک: همان: ۸۳).

دربارهٔ ویژگیهای هر نظریه اتفاق نظر وجود ندارد. هریک از صاحبنظران از زاویهٔ نگاه خویش به بخشی از ویژگیهای آن اشاره کرده‌اند؛ مثلا برخی معتقدند که نظریه باید «اعتبار، سازگاری مشاهده[متن] و نظریه، قدرت تعمیم‌دهندگی، امکان بازآفرینی، قاطعیت واثبات‌پذیری» داشته باشد (استراس و کوربین، ۱۳۸۷: ۲۷). با وجود این، می‌توان مهمترین ویژگیهای نظریه را به این شرح خلاصه کرد:

۱. نظریه، باید امکان تحلیل و تبیین منطقی یافته‌های تجربی را داشته، و قادر به پیش‌بینی‌های صحیح و دقیق دربارهٔ موضوع یا پدیده مورد نظر باشد.

۲. نظریه باید شایستگی و توانایی استنتاج روابط علّی و معلولی متغیرها را داشته باشد.

۳. نظریه، امکان تعمیم‌پذیری و روایی دارد؛ یعنی می‌توان آن را به فراسوی مطالعات و موضوع خاص سوق داد و با کاربست آن در موقعیت و اوضاع مشابه می‌توان به نتیجهٔ مشابه دست یافت.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

٤. نظریه، ویژگی جهانی و فرامرزی دارد و به فرهنگ یا جامعهٔ خاص محدود نیست.

۵. نظریه دانش‌بنیاد است و به توسعه و گسترش دانش کمک می‌کند.

٦. نظریه به کشف و طراحی پرسش‌های تازه کمک می‌کند؛ به عبارت دیگر زمینه نگاه متفاوت و غیرکلیشه‌ای را فراهم می‌سازد.

۷. مفاهیم و اصول و مبانی نظریه‌ها از احکام مسلم و یقینی ساخته شده‌است نه فرضیات اثبات نشده یا گنگ.

۸. نظریه، ماهیت بینارشته‌ای و چندبعدی دارد.

۹. بین اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن هماهنگی و سازگاری وجود دارد.

بدیهی است نبود حداکثری این ویژگیها یادشده، آرای ذهنی فرد را به «نظر» کاهش می‌دهد. از این رو، باید توجه کرد هیچ‌گاه نباید نظر شخصی افراد را (اعم از مبتدی یا متخصص) با عنوان علمی «نظریه» یکسان تلقی کرد. نظریه‌پردازی موجب ارتقای سطوح دانش و اعتبار علمی و دستیابی به پرسش‌ها و فرضیه‌های جدید و بازخوانی یا تفسیر و فهم دگرگونه و عمیقتر متون یا پدیده‌ها می‌شود و این نتایج در اتکا به آرای شخصی ناممکن است.

۱-۲ ماهیت نظریهٔ ادبی

نظریهٔ ادبی، دانش و علمی قراردادی است که در عالم ادبیات به خدمت گرفته می‌شود. این نظریه‌ها، که ذاتاً ماهیت میان‌رشته‌ای دارند، وسیله‌ای می‌شوند تا در خدمت بازخوانی متون ادبی قرار گیرند و مطابق با افقهای انتظار مخاطبان به پرسش‌های تازه دنیای معاصر در رویارویی با متن ادبی، پاسخی درخور و علمی دهند. فتوحی نظریهٔ ادبی را «نظامی از ایده‌ها و راهکارها دربارهٔ متن و مسائل پیرامون آن مانند معنا، شکل، فرایند خواندن و درک ادبی» (فتوحی، ۱۳۹۵: ۱۰) و نظام معرفت‌شناختی جدید برای نوسازی متن و احیای آن و زمینه‌ساز خوانشی دیگرگونه می‌خواند (همان: ۱۰). اغلب محققان بین تأویل متن و نظریهٔ ادبی تفکیکی قائل نیستند؛ زیرا به زعم آنها نظریهٔ ادبی با عمل نقد و تأویل متن متناظر است (برتنس، ۱۳۸٤: ۹). از این رو، نقد ادبی و بازخوانی متون ادبی بدون استفاده از نظریه‌های ادبی ذوقی و استنباطی به شمار می‌آید. باید پذیرفت که عصر ما، «برههٔ نظریه» یا عصر «تقاطع نظریه‌ها» است و «تقریبا هیچ فعالیت ادبی- نقادانه‌ای نیست که زیرسازی نظریه‌ای نداشته باشد» (سلدن و ویدوسون، ۱۳۸٤: ۲۰).

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

اگر نظریه را معادل بینش علمی بخوانیم، نظریهٔ ادبی بینش تحلیل و خوانش اثر ادبی و متعلقات آن است. تاریخ پیدایش نظریهٔ ادبی به سال ۱۹۱۷ و رسالهٔ ویکتور شکلوفسکی با عنوان «هنر به مثابه تمهید» برمی‌گردد (ایگلتون، ۱۳۹۳: ۱). «نظریهٔ ادبی اصطلاحی فراگیر است شامل رویکردهای مختلف به متون ادبی» (کلیگز، ۱۳۸۸: ۱۲). نظریه‌های ادبی حاصل ورود نگاه‌هایی خارج از حوزهٔ ادبیات صرف است و کمک می کند به حل پرسش‌هایی در بارهٔ متن که چه معنایی دارد؛ چگونه معنا می‌دهد؟ چه چیزی تولید می‌کند و چه تأثیری بر ما و دنیای ما دارد؟ (کلیگز، ۱۳۸۸: ۱۹و۲۰)

برتنس تأویل و نظریه را یکی می‌داند؛ زیرا «وقتی متنی را تأویل می‌کنیم همواره از بینش نظری نیز بهره می‌گیریم» (۱۳۸٤: ۹). به نظر او نمی‌توان «نظریه ادبی و کار ادبی (تأویل) را از یکدیگر جدا کرد؛ این پیوستگی بیشتر در سطوح پیشرفته تر مطالعات ادبی دانشگاهی به چشم می‌خورد» (همان: ۹). حسین پاینده در مقدمهٔ خویش بر کتاب «نظریه‌های نقد ادبی معاصر» (۱۳۹٤: ۱۰)، فراگیری نظریه‌های ادبی را مبرم‌ترین نیاز دانشجویان تحصیلات تکمیلی می‌داند. دغدغه نظریه‌دانی تنها مشکل جامعهٔ ادبی ما نیست. لیس تایسن در کتاب «نظریه های نقد ادبی معاصر» چشم و همچشمی آموختن نظریه های ادبی و فضل فروشی نظریه خوانی را در غرب از پیامدهای نظریه محوری می‌دانست (تایسن، ۱۳۹٤: ۱۸). به قول تایسن شناخت «نظریه نقادانه می‌تواند به ما کمک کند که یاد بگیریم خود و دنیایمان را به شکلی نو بنگریم که برایمان راهگشا خواهد بود » (۱۳۹٤: ۲۰).

> مهمترین چیزهایی که نظریه می‌تواند به ما نشان دهد این است که روش‌شناسی هر نظریهٔ نقادانه، شیوه‌ای برای نگریستن به جهان است... در واقع چون نظریه‌های نقادانه شیوه‌های نگریستن به دنیا است به منظور نفوذ در مجامع آموزشی و فرهنگی با یکدیگر رقابت می‌کند. هر نظریه خود را صحیح‌ترین روش (یا یگانه روش صحیح) برای فهم امور بشری معرفی می‌کند (همان: ۲۱).

قرائت ادبیات با عینک نظریه برخلاف باور برخی- که آن را نوعی مدرن‌زدگی و رویکرد شبه‌روشنفکری می‌خوانند- «پدیده‌ای کاملا ضدنخبه‌گرایی است. در مطالعات ادبی آنچه واقعاً نخبه‌گرایانه به شمار می‌آید، این فکر است که آثار ادبی را فقط کسانی درک می‌کنند که دارای نوعی ژن فرهنگی باشند. کسانی هستند که ارزشهای ادبی در جانشان لانه کرده است و دیگرانی که در فضای تاریک بیرون حسرت می‌خورند. یکی از دلایل مهم رشد نظریهٔ ادبی از دههٔ ۱۹٦۰ به بعد درهم شکسته شدن تدریجی این

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

فرض بود؛ روندی که خود تحت تأثیر انواع جدید دانشجویانی بود که گمان می‌رفت با سوابقی نافرهیخته وارد عرصهٔ آموزش عالی شده‌اند. نظریه راهی برای آزاد کردن آثار ادبی از چنگ نوعی ظرافت طبع متمدنانه بود و این آثار را در مقابل نوعی جدید از تحلیل قرار می‌داد که در آن دست‌کم در اصول همه می‌توانستند مشارکت کنند» (ایگلتون، ۱۳۹۳: هشت).

از آنجا که نظریهٔ ادبی می‌خواهد از رهگذر کاربست پارادایمهای علوم دیگر به تأویلی خاص دست یابد، نوعی روش‌شناسی تحقیق نیز در ادبیات به‌شمار می‌رود (ر.ک: واینسهایمر، ۱۳۸۹: ٤٩)، از این دیدگاه به نقد ادبی، چارچوب می‌بخشد و نتایجی علمی برای ارزشگذاری در دسترس آن قرار می‌دهد. نظریهٔ ادبی کسب بینش و تجربه‌ای تازه در نقد است؛ بنابراین «چشم‌اندازهای تازهٔ نگریستن به ادبیات نه تنها بر فهم ما از متن تأثیر می‌گذارد، بلکه می‌تواند به تفسیرهای ما جانی تازه بخشد» (سلدن و ویدوسون، ۱۳۸٤: ۱۵). نظریهٔ ادبی، نقد ادبی را به علوم دیگر پیوند می‌زند و ابزارهای علمی برای کشف وجوه ادبیت متون در اختیار منتقد قرار می‌دهد و به او در کشف لایه‌های معنایی پنهان متون خلاق ادبی کمک می‌کند. اگر توجه داشته باشیم که به قول *جاناتان کالر*:

> هدف حقیقی ادبیات‌شناسی، خود اثر نیست، بلکه قابلیت فهم آن است، شخص باید سعی کند این مسأله را تبیین کند که آثار ادبی به چه ترتیب می‌تواند قابل درک باشد؛ آن دانش و قراردادهای نهفته‌ای که خواننده را قادر می‌سازد آثار را درک کند، باید تدوین شود (واینسهایمر، ۱۳۸۹: ۱۵۲و۱۵۳).

بنابراین نظریهٔ ادبی، راهبرد فهم و نقد متون ادبی را برای مخاطبان آشکار می‌سازد و راه‌های لذت بردن را از متن نشان می‌دهد. نمودار ذیل این رابطه را بازنمایی می‌کند:

نمودار جایگاه نظریهٔ ادبی در آفرینش ادبی و نقد

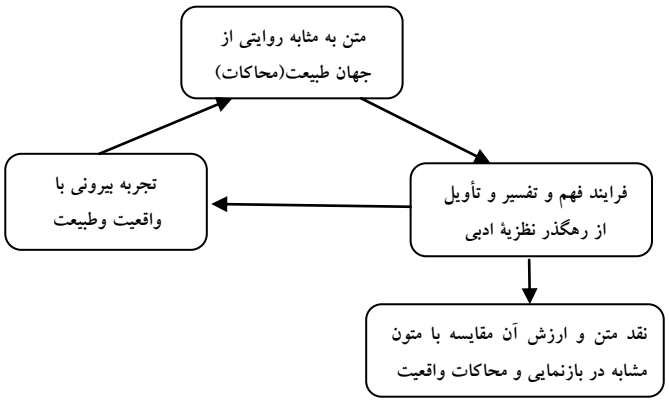

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

۳. علل نبود نظریه‌پردازی ادبی و ملزومات تولید نظریه‌های بومی در ایران

کلید واژهٔ «نظریه‌پردازی» در نسبت با دانشمندان ایرانی قبل از معاصر و دورهٔ معاصر به این سؤالات بنیادی نظر دارد: نخست اینکه بین اندیشمندان ایرانی در دوره‌های گذشته و نظریه‌های ادبی چه نسبتی هست؟ دوم اینکه چرا و چگونه اندیشمندان معاصر باید به تولید نظریه‌های ادبی بومی بپردازند؟

در گذشته پژوهشگران ایرانی خود به سبب ناآشنایی با ساختار نظریه‌پردازی به معنای خاص امروزی و دغدغه‌مند نبودن زمانه، چندان ادعای نظریه‌پردازی و گفتمان‌سازی نداشته‌اند؛ اما امروزه، که بدون نظریه و تفکر هدفمند نمی‌توان انتظار بازخوانی و کشف لایه‌های پنهان متون را داشت، تلاش برای تولید و یا بازتولید نظریهٔ ادبی کارآمد در جامعهٔ علمی یکی از دغدغه‌های جدی و مهم در راستای پویایی و تحرک علمی است و از اندیشمند آگاه انتظار می‌رود از نگاه انسدادی و استحسانی گذشتگان فراتر رود و به سوی تولید نظریهٔ ادبی بومی گام بردارد؛ چنانکه بی‌اعتنایی و خمودگی ناشی از غفلت تاریخی درونی‌شده و اشتیاق به بهره‌گیری بی‌چون و چرا و افراطی از نظریه‌های ادبی تولید شده در غرب، آفاتی چون تولید مقالات کلیشه‌ای و پرتکرار، نبود نوآوری و خلاقیت، غفلت از داشته‌ها و به قول شایگان، خودگمگشتگی فرهنگی(شایگان، ۱۳۸۱: ۲۰۲) را به دنبال داشته است؛ چنانکه مطالعه و ژرف‌اندیشی در آرای اندیشمندان ایرانی؛ مثل عبدالقاهر جرجانی، خواجه نصیرالدین توسی، خوارزمی، ابن سینا، فارابی و... و گاه عرفای ایرانی، مثل غزالی، عین‌القضات همدانی، مولانا و... از سوی پژوهشگران متأخر و معاصر می‌توانست عوامل نظریه‌بنیاد آرای دانشمندان را برای مخاطبان کشف و بازسازی کند؛ همانند این سخنان عین‌القضات همدانی:

> جوانمردا! این شعرها را چون آیینه دان! آخر دانی که آیینه را صورتی نیست در خود؛ اما هر که در او نگه کند، صورت خود تواند دید. هم‌چنین می‌دان که شعر را در خود هیچ معنی نیست؛ اما هرکس از او تواند دیدن که نقد روزگار او بود و کمال کار او است و اگر گویی شعر را معنی آن است که قائلش خواست و دیگران معنی دیگر وضع می‌کنند از خود، این هم‌چنان است که کسی گوید صورت آینه، صورت روی صیقل است که اول آن صورت نمود (۱۳۷۷: ۲۱۶).

اگر بنیان تفکر محققان ایرانی، نظام‌مند و بر روش‌شناسی دقیق مبتنی بود، بی‌شک قبل از آرای نظریه‌پرداران هرمنوتیک در غرب، مانند شلایر ماخر، بارت، هایدگر، دریدا

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

و... عین‌القضات همدانی را مبدع نظریهٔ هنرمنوتیک در جهان می‌خواندیم و آرای او را مبنای پژوهشهای تأویل‌گرایانه در متون ادبی به شمار می‌آوردیم؛ اما افسوس، که قبل از تنظیم ساختاری این آرا در قالب نظریه، نظریهٔ هرمنوتیک سر از آستین غربیان درآورد یا با دقت در آرای عبدالقاهر جرجانی چون «نظریهٔ نظم» و یا آرای دیگر نظریه‌پردازان بلاغت- فارغ از ریشه‌های یونانی آرای جرجانی- می‌توانستیم با تدوین الگوی ساختاری، گزاره‌ها، مفهوم‌سازی و... آفرینندگان نظریهٔ فرمالیسم را ایرانیان بنامیم؛ اما چرا این اتفاق نیفتاد؟ شاید بتوان دلایلی چند برشمرد:

نخست اینکه، نه‌تنها احساس ضرورتی برای ایجاد نظریه در دوره‌های مختلف فرهنگی و فکری ایرانیان ایجاد نشده بود، نگاه فلسفی و اندیشگانی ایرانی با نگاه ذوقی و زیبایی‌شناختی ادبای ایرانی مدتها بود که از یکدیگر جدا شده و به عبارتی گسستی عمیق و ترمیم‌ناپذیر بین فلسفه و ادبیات ایجاد شده بود و از دست دادن توان دیالکتیکی ادبیات و فلسفه از ظرفیت نقدپذیری ایرانیان کاست و به برتری نقد هیجانی و ذوقی بر اقناع منطقی و استدلالات علمی منجر شد.

> نظریهٔ ادبی بیش از هرچیز به پشتوانهٔ فلسفی نیاز دارد. متأسفانه در ایران سنت فلسفی نیرومندی وجود نداشت. آن فلسفهٔ نیم بندی هم که تا پیش از دورهٔ جدید و ورود فلسفهٔ غرب به ایران دیده می‌شود، سخن وابسته الهیات و علوم کلام بود و مخصوصا در حیطهٔ هنر و ادبیات نتوانست ابراز وجود کند و مولد نظریه‌های ادبی یا هنری باشد (دهقانی، ۱۳۸۰: ۹).

قدرت الله طاهری نیز در این باره می‌آورد:

> متأسفانه تفکر نقادانه‌ای که در جهان اسلام شکل گرفته و در عرصه‌های دین، کلام و فلسفه آثار درخشان علمی را پدید آورده بود، هرگز به عالم ادبیات وارد نشد... و ادبیات همواره در حاشیه سیاست و جامعه و به مثابهٔ امر تجملی، تبلیغاتی، تفننی یا التذاذی مطرح بوده است (طاهری، ۱۳۹۷: ۸٤ و ۸۵).

نکته‌ای که در غرب- برخلاف جامعهٔ ما- کاملا بدان آگاه بوده‌اند؛ به این معنا که برای سیاستگذاران و هم برای محققان ادبی در غرب مسلم بود که نمی‌توان بدون فلسفه و نظریه به خوانش و تحلیل متن یا جهان درون و بیرون آن پرداخت. از این رو، ورود آزاداندیشانه و معرفت‌شناسانهٔ اندیشمندان و فیلسوفان به عرصهٔ نظریه‌های ادبی به باروری و غنای تحقیقات ادبی منجر شد. ورود فیسلوفانی چون هوسرل، فرگه،

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

دیویدسون، هایدگر، دریدا و... در نقد ادبی بویژه فلسفهٔ زبان، فهم معنا و زبان استعاری و تولید نظریه‌های علمی، موجبات نویافتگی و تازگی بحثهای ادبی شد، چنانکه ورود هگل به مبانی نظری حماسه و کشف شاخصه‌های حماسی خود از موفقترین تلاشهای فلاسفه در ورود به مباحث ادبی است (Hegel, 1975:1040-1090). شفیعی کدکنی نیز دراین باره آورده است:

> خوب یا بد در این هزار سال، چندین جریان هنری و ادبی و بسیاری دگرگونیهای اجتماعی و سیاسی داشته‌ایم و رد پای فلسفهٔ خودمان را در هیچ یک از جریانها و سبکها و مراحل تاریخی نمی‌توان جستجو کرد. درحالی که ریشهٔ تمام جریانهای خرد و بزرگ هنری و ادبی و سیاسی و اجتماعی غرب را با تمام جزئیاتِ آن می‌توان در اندیشه‌های فلاسفهٔ غرب جستجو کرد؛ مثل همین قضیهٔ پیدایش فرمالیسم و سمبولیسم (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۲۹و۳۰).

بنابراین چاره‌ای جز پناه بردن به فلسفه و کسب بینشی فلسفی و بهره‌گیری از زبان منطق و استدلال و آگاهی از سازکار نگرشی ساختاری و نظام‌مند وجود ندارد. فلسفه تأمل ثانوی بر موضوع علم، هنر و اخلاق است و نگاه فیلسوفانه می‌تواند به سبب اتکا به ساختار و زبان استدلال و منطق به چارچوب‌بندی، مفهوم‌سازی، فرضیه‌سازی و نظام‌مندی آرا و عقاید بپردازد.

دودیگر، نبود تجربهٔ عملی در نظریه‌پردازی بود. بی‌گمان راه ورود به جهان نظریه‌پردازی کسب تجربه تاریخی است و ایرانیان از کسب چنین تجربه‌ای محروم بودند. شاید بتوان گفت از عوامل اساسی این خام‌بودگی، نخست، نبود نگرش تاریخی در میان اندیشمندان ایرانی است؛ به دیگر سخن، ذهنیت ایرانی چندان با پیوستگی تاریخی و فرایند خطی تکامل علمی ندارد. به قول یدالله مؤقن در مقدمهٔ کتاب ***کارکردهای ذهنی در جوامع عقب مانده*** «سرشت ذهن اسطوره‌ای روشنفکر ایرانی بی‌زمان و ضدتاریخی است؛ از این رو آگاهیِ تاریخی بدان نفوذ نمی‌کند... اندیشهٔ روشنفکر ایرانی پایبند اصل امتناع تناقض نیست بلکه از قانون آمیختگی پیروی می‌کند» (ر.ک: لوی برول، ۱۳۹۰: ۵۳). بنابراین باید توجه کرد که از یک سو، نظریه‌پردازی در دل توجه به تاریخ (تاریخ‌گرایی) و تجربه زیسته در آن ایجاد می‌شود و از دیگر سو، نظریهَ مانند هر پدیدهٔ فرهنگی دیگر، کاملا زبانی است که در متن و بستر تاریخ به وجود می‌آید؛ تلفیق و یا تولید می‌گردد. اگر توجه شود که به تعبیر رورتی «زبان ساختاری

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

شاعرانه است که سازندهٔ جهانهاست و نه آیینه‌ای که بازتاب‌کنندهٔ واقعیت باشد و هیچ حقیقت بدون پیشفرض و یا بیطرفانه‌ای-که از رویدادهای فردیت تاریخی اجتناب ورزد- وجود ندارد» (بست و کلنر، ۱۳۸۷: ۱۸٦)، نظریه‌ها در بستری تاریخی و ایدئولوژیکی خاصی رشد و نمو می‌یابند؛ مانند نظریهٔ پسااستعماری یا نظریهٔ مارکسیسم و به همین دلیل است که ادعای جدایی نظریه و ایدئولوژی مقبول نمی‌نماید؛ نکته‌ای که برخی را به نفی نظریه‌پردازی متکی بر اندیشه‌های خودی کشانده و می‌کشاند. دوم اینکه، دانش ایرانی-همانند دانش شرقی- به معرفت شهودی و ادراک متافیزیکی متکی است و به تصریح بسیاری از محققان حتی بینش فلسفی ایرانیان در دورهٔ حکمت خسروانی(قبل از اسلام) و دوران خردگرایی پس از اسلام تا پایان قرن پنجم چندان عینی و ملموس نبود که نتایج آن به مرحلهٔ عملیاتی و استفادهٔ عملی ختم، و به تعبیری به تولید و محصول عینی، مانند محصولات صنعتی در غرب منجر شود. روشن است چنین معرفتی، که بنیان آن بر امور انتزاعی باشد، بروندادی عینی و ملموس نخواهد داشت. بینش غالب بزرگان فکری و ادبی ایران همچون اندیشهٔ اسطوره‌ای بر «قانون آمیختگی» و «اصل ترکیب» استوار است (ر.ک: لوی- برول، ۱۳۹۰: ۱٤۰)؛ یعنی تجربه فکری ایرانی بیشتر به پیوندهای عرفانی و تجربه ذهنی و سنتی از پیش شکل‌گرفته شده و القایی متکی است تا تجربه عینی و واقعی و تاریخی آزمون‌پذیر و تجزیه‌محور منطق علمی؛ از این رو، روشن است دستیابی به نظریهٔ ادبی بدون تَحقُق ساختار بینش علمی جدید ناممکن است. فارغ از وجود و غلبهٔ نگرش القایی و تقلیدی در دستگاه اندیشگانی بزرگان ادبی و فکری پیشین، حتی بنیان فکری پیشگامان و تجددطلبان معاصر نیز، مثل علامه قزوینی، تقی زاده، دهخدا، بهار و فروزانفر به عنوان متجددان سنتگرا؛ یا سعید نفیسی و دشتی نمایندگان متجددان میانه رو و سیاح، هدایت و نیما از متجددان پیشرو(همان: ٦۳)- فاقد معیارهای علمی و فلسفی برای نظریه‌پردازی و نقد علمی نظریه‌بنیاد بود؛ چنانکه علی دشتی «متن» را مطمئن‌ترین ابزار رسیدن به شخصیت معنوی یا صورت ذهنی گوینده و نویسنده می‌شمرد؛ اما برای رسیدن به این صورت ذهنی هیچ معیاری را به دست نمی‌دهد و می‌گوید: «هیچ معیاری در کار نیست؛ تنها معیار سنجش در ذهن خود ماست»(دشتی، ۱۳۳۹: ۹۰) یا در جایی دیگر می‌آورد:

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

> من به همان قیاس که برای لذت می‌خوانم نه کسب معلومات در نگارش هم به ترسیم صور ذهنی خود می‌پردازم. روش من در نگارش نقشی از حافظ و سیری در دیوان شمس چنین بود؛ یعنی صرفا ذاتی و انعکاس احساسات شخصی. من ابدا دنبال حافظ خارج، حافظی که در طی کتب تاریخ و ادب موجود است، نرفته‌ام. حافظ تصورات خود، حافظی که از اشعار بلند وی انتزاع شده در ذهنم به شکل مجرد زندگانی می‌کرد، رسم کرده‌ام. سیری در دیوان شمس انعکاس تابشی است که غزلیات مولانا بر اعصابم افتاده بود. در این دو نوشته به عالم خارج توجهی و کاری نداشتم (همان: ۱۸).

سعید نفیسی هم که این‌گونه پیشگویانه از آیندهٔ پرفروغ تحقیقات ادبی سخن گفته که «سبکها و روشهای جدید در تحقیقات ادبی و طرز نویسندگی و انواع مختلف آثار ادبی پیدا شده که آینده بزرگی را نوید می‌دهد و می‌توان امیدوار شد که دوباره ایرانیان از راه ادبیات خود مقام مهمی در عالم تمدن به دست آورند» (نفیسی،۱۳۱۸: ۱۴۹و۱۵۰). معیار و اصولی دقیق و علمی برای پژوهشگران به دست نمی‌دهد. فروزانفر نیز شیوهٔ انتقاد قدما را ذوقی و مبهم می‌دانست و معتقد بود شیوهٔ انتقاد قدما چون جاحظ و شمس قیس رازی و دیگران بر روی ترکیب کلمات و صنایع بدیعی دور می‌زد؛ در حالی که شاعری و عالم نقد آن بسیار گسترده‌تر از صنایع بلاغی است (ر.ک: فروزانفر،۱۳۵۱: ۲۴۵).

محمد قزوینی که با ستایش شیوهٔ انتقادی اثبات گرایانه[۶] غربیان اقتباس امثال عباس اقبال و کسروی و جمال زاده از طریقهٔ انتقادی غیرایدئولوژیک را می‌ستاید (به نقل از دهقانی، ۱۳۸۰: ۷۵) نیز چندان معیاری دقیق و یکپارچه برای نقد آثار ادبی به دست نمی‌دهد؛ چنانکه نگاه منتقدانه ایشان بیشتر محصول تفسیر و تصحیح و فهم زبان و محتوای آثار ادبی بود. نقد وی بر «یکی بود یکی نبود» جمالزاده خود نشانهٔ این ناهمگونی در شیوهٔ انتقادی اوست:

> کتاب یکی بود یکی نبود... نموداری از شیوهٔ انشای شیرین سهل ساده خالی از عناصر خارجی است و اگرچه این سبک انشای کار آسانی نیست و به اصطلاح سهل ممتنع است، ولی مع‌ذلک فقط این طرز و شیوه است که باید سرمشق چیزنویسی هر ایرانی جدیدی باشد که میل دارد به زبان پدر و مادری خودش چیز بنویسید...(قزوینی، ۱۳۲۳: ج۱/ ۱۵).

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

حتی شیوهٔ انتقادی رضا براهنی نیز بر اساس الگوبرداری از سنت انتقادی و فاقد چارچوب نظری منسجم است و گاه بر دریافتهای شخصی او استوار است؛ چنانکه در تفسیر خویش از رابطهٔ مولانا و شمس آورده است. لُب کلام اینکه هیچ کدام از این بزرگان پیشگام چون پیشینیان خویش، دغدغهٔ خوانش میان‌رشته‌ای و تولید نظریه نداشته‌اند تا بتوانند الگویی برای محققان بعدی باشند.

سوم، نفوذ گستردهٔ اندیشه و جهان‌بینی عرفانی نیز-که بزرگترین آبشخور فکری و فرهنگی ادبیات فارسی است- نتوانست به تولید نظریهٔ ادبی خاص منجر شود؛ زیرا زبان و ادبیات فارسی تنها ابزاری در خدمت پرداخت معنا و انتقال دیدگاه آنان نسبت به موضوعات هستی‌شناختی، انسانشناسی، خداشناسی به مخاطبان بوده است.

با غلبهٔ صوفی‌گری و ورود اندیشه‌های عرفانی، کورسوی امید عصر خردگرایی و پیروی از فلسفهٔ یونانی در دانشمندان ایرانی -که با استمرار آن بینش علمی برای مدتی محدود، دانش ایرانی به سوی تولیدات عینی و محصولات عملی مثل الکل، رصدخانه و... ختم شد- هم به نابودی کشانده شد؛ بویژه اینکه با شدت گرفتن صوفیگری، مبارزه با فلسفهٔ مشاء و یونانی‌زدایی از علم برای حکما و عرفای ایرانی اهمیتی بسیار یافت (ر.ک: قاسم زاده، ۱۳۹٦: ۷-۱۰) درحالی که در فرهنگ و تمدن یونانی از زمان افلاطون و ارسطو شاهد ترویج بینش و جهان‌بینی یونانی در قالب نظریه‌های ادبی، فلسفی و اخلاقی جهانشمول هستیم؛ اندیشمندانی که با بازخوانی آثار فاخر یونان قدیم چون آثار هومر، هزیود و سوفوکلس و دیگران به کمک مبانی فلسفی زمانهٔ خویش پایه‌های معرفتی نظریه‌های خود را بنا نهاده‌اند. از قضا بهره‌مندی ایرانیان از مکتب این اندیشمندان بود که در طول قرن سوم تا اواخر قرن پنجم هجری اندیشمندانی چون جابر ابن حیان، ابن سینا، فارابی، زکریای رازی و ... را به تولید دانش و اختراعات بزرگ کشاند و گاه بزرگانی چون ابن سینا را به آفرینش آثار ادبی خلاق با محوریت آرای فلسفی خود سوق داد. اگرچه از آثار این اندیشمندان نیز تام و تمام نمی‌توان ردپای نظریهٔ ادبی را جستجو کرد، حاکمیت چنین نگرشی می‌توانست به تولیدات نظری در عرصهٔ ادبیات کمک کند؛ چنانکه بعدها در علوم بلاغت شاهد بروز بلاغیونی هستیم که با تکیه بر آرای آنها می‌توان به تولید نظریه‌های بومی امید بست؛ چنانکه آرای *خواجه نصیر الدین توسی* در «اساس الاقتباس» بخوبی می‌تواند به کمک اصول و

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

معیارهای علمی به چارچوب بندی نظریهٔ بلاغی خاص یا دانش معنی‌شناسی بومی منجر شود یا آرای اخلاقی او در کتاب «اخلاق ناصری» می‌تواند در قالب نظریهٔ اخلاقی استخراج شود و به خدمت تحلیل مبانی اخلاقی متون ادبی کلاسیک درآید.

چهارم، شیفتگی و احساس بسندگی محققان ایرانی در برابر نظریه‌های ادبی جدید برآمده از غرب و کاربست بی‌قید و شرط آن در آثار ادبی فارسی یا در سطح کلانتر ادبیات شرق. فارغ از اینکه اغلب این نظریه‌های ادبی تک ساختی و یک بعدی، ناقص و تنها ناظر بر جنبه‌های خاص از متن و هنرمند است، مثل توجه صرف به روانشناسی هنرمند یا جامعه‌شناسی اثر یا زبان و ساختار آن و.... لذا کمتر با نظریهٔ ادبی کاملی در میان نظریه‌های ادبی روبه‌رو هستیم؛ مانند کلان نظریهٔ بینامتنیت، که به سبب تنوع نظریه‌پردازان حول آن، مخاطب را با آرای متفاوت و متناقض همراه می‌سازد و تکیه بر یک نظریه نمی‌تواند حق مناسبات بینامتنی متون را ادا کند. گاه لازم است برای واگشایی همه‌جانبه متن به استفاده از نظریه‌های مکمل روی آورد و به کمک تفاسیر و داده‌های هر نظریه و تلفیق آن داده‌ها کلیت و متنیت اثر ادبی را واکاوی کرد و به ارزشگذاری متن پرداخت؛ چنانکه تایسن، رمان «گتسبی بزرگ» نوشتهٔ فیتز جرالد را اثری درخشان در کاربست نظریه‌های مختلف ادبی می‌داند که می‌توان با تلفیق داده‌های کاربست نظریه‌های متعدد به نقدی تمام و کمال از آن دست یافت.

پنجم، ناآشنایی با ساختار نظریه‌پردازی در ایران است. اساسا محققان ایرانی چندان با ساختار و چگونگی شکل‌گیری نظریه آشنا نیستند و به استفاده و تطبیق نظریهٔ ادبی رایج غربی در متون ادبی اکتفا می‌کنند. درست است که بسیاری از نظریه‌های ادبی برآمده از علوم مختلف، ویژگی روایی و آزمون پذیری دارد و در اغلب آثار ادبی جهان قابل تطبیق است و می‌تواند به افقی خاص از متن دست یابد و زمینهٔ لذت متن را فراهم سازد از ضرورت تلاش برای ایجاد نظریه‌های بومی نباید مغفول ماند. باید دید که غرب چگونه به این سطح از تولید دانش و روشمندی دست یافته‌است تا با الگوگیری از آن به تولید نظریه‌های ادبی ملی پرداخت؛ مثلا اگر توجه داشته باشیم که اندیشیدن در ساختار، محتوا و عوامل درونی و بیرونی آفرینش آثار ادبی فاخر و شکوهمند می‌تواند به تولید و یا کشف عوامل نظریهٔ ادبی (گزاره‌یابی، مفهوم سازی، مفروضات و شروط میدانی معتبر) کمک کند؛ چنانکه ریچارد رورتی پیشتر بیان کرده

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

که «ادبیات شیوهٔ قدرتمندی برای تفسیر جهان و ارائهٔ توصیفات مورد نیاز برای خودآفرینی و پیشرفت اجتماعی است» (بست و کلنر، ۱۳۸۷: ۱۸۹)، نگارنده بر آن است زبان و ادبیات فارسی در طول دوره‌های مختلف خویش از دیدگاه‌های گوناگون و به پشتوانهٔ معارف و میراث گرانقدر ادبی و فلسفی خویش ظرفیتهای بیکرانی برای تولید نظریه‌های ادبی داشته و دارد و چاره‌ای جز بازگشت به جهان متن و هنرمند ایرانی با نگاهی ساختاری و دغدغه‌مند خودبنیاد برای کشف نظامهای دلالتی آنها و تولید نظریه‌هایی متناسب با زیست‌جهان فکری و تاریخی ایرانی- اسلامی نیست. همان‌گونه که هنرمند وابسته به زیست‌بوم یا زیست‌جهانی است که اشتراکات عامی با همهٔ متعلقان به آن زیست بوم دارد، محقق و منتقد به عنوان خواننده نیز به کمک مجموعه اطلاعات زیست‌جهان خود فعالانه به خواندن و فهم متن می‌پردازد (ر.ک. موحد، ۱۳۸۹: ۲۱و۲۲). همان‌گونه که بدون آگاهی از زیست‌جهان مولانا یا فردوسی و حافظ، تحلیل و تفسیر آثار آنان دشوار و گاه بیراهگی است، یافتن نظریه‌های علمی متناسب با آن زیست‌جهان نیز دشوار، و روشن است با وجود بهره‌مندی از نظریه‌های جهانشمول می‌توان تاحدودی به تفسیری تازه دست یافت و به خوانشی جدید پرداخت. اگر بپذیریم که «نقد ادبی به تمامی نوعی عمل نظریه‌ای است و درک نظریه و کسب قابلیت ریختن فعالیت علمی خود به قالب نظریه به معنای آن است که شخص در حوزهٔ سیاست فرهنگی برای خود حق رأی قائل شود» (سلدن و ویدوسون، ۱۳۸٤: ۲۱)، باید پذیرفت که تولید نظریه‌های بومی مبتنی بر جهان‌بینی ایرانی ضرورتی تاریخی است و نشانه‌های فرهنگی برای بازنمایی استقلال فکری و به تعبیری هویت فلسفی مستقل است؛ لذا پرداختن به چنین نظریه‌هایی به معنای دشمنی با نظریه‌های جهانشمول غربی و نیز «به معنای مخالفت با نظریه‌های دیگران و رواداری نسبت به نظریهٔ خویش» نیست (ایگلتون، ۱۳۹۳: ۲)؛ چراکه حاصل بسیاری از پژوهشهای نظریه‌بنیاد به سبب ناسازگاری نظریه با متن، تحریف نظریه یا تخریب و کاهش بخشهایی از متن برای ایجاد سازگاری با نظریه است.

ششم در کنار عوامل یادشده، بی‌توجهی به ساختار شکل‌دهندهٔ متن و تسامح و ساده‌انگاری در نظریه‌پردازی را باید افزود. اگر مطابق آرای *رابرت دو بوگراند و گئورگ درسلر* عناصر هفتگانهٔ شکل‌گیری متن را شامل انسجام، پیوستگی، نیت‌مندی،

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

پذیرفتگی، اطلاع‌دهندگی، موقعیت‌مندی و بینامتنیت بدانیم (de beaugrand & dressler, 1981) برای تحلیل و تفسیر هر متنی نیازمند چارچوبی نظری جدا برای یکایک این ساحتها و عناصر هستیم و نظریه‌پردازی بی‌اعتنا به عناصر هفتگانهٔ متن و به دست دادن تعاریف و چارچوب نظری مشخص و ساختارمند امکانپذیر نیست. روشن است، توجه به عوامل سبکی، مکتب فکری و هنری، نوع ادبی و مناسبات معنایی و زبانی و... در چارچوب‌بندی عناصر یاد شده باید درنظر گرفته شود تا به تحقق نظریه‌ای جامع، روشمند و کارا منجر شود.

نتیجه‌گیری

امروزه درکنار استفاده از نظریه‌های غربی سازگار با متون ادبی، لزوم بازنگری در فلسفهٔ ادبیات و تولید نظریه‌های بومی در کنار نظریه‌های ادبی وارداتی از غرب ضرورتی انکارناپذیر است؛ چه نظریه‌هایی که به کشف جهان متن، محتوا و پیام متن بپردازد یا نظریه هایی که به دنبال کشف صورت، زبان و ساختار آثار ادبی یا به دنبال شناخت مؤلف و جهان فکری او یاری رساند. برای دستیابی به نظریه‌های بومی باید به این نکات توجه ویژه کرد: نخست آشنایی محققان و منتقدان ایرانی با چارچوب نظریه-پردازی و ساختار نظریه‌ها به منظور ممارست در استخراج یا کشف نظریهٔ ادبی بومگرا. دوم، آشنایی عمیق و روزآمد با نظریه‌های ادبی غرب و آرای نظریه‌پردازان برجستهٔ آن. سوم، داشتن رویکرد میان‌رشته‌ای در مطالعات و آگاهی از ظرفیت‌های تلفیقی در کاربست نظریه‌های علمی. چهارم، شناخت غور و عمیق از سازه‌ها و عناصر هفتگانهٔ سازنده متن شاهکارهای بزرگ ادب فارسی؛ چون شاهنامهٔ فردوسی، مثنوی مولانا، غزلیات حافظ، گلستان و بوستان سعدی، تاریخ بیهقی، هزار و یک شب، هفت پیکر نظامی و... و آثار فلسفی- ادبی ابن سینا، سهروردی و... و متون عرفانی- ادبی بزرگ مانند آثار عین القضات، غزالی، هجویری و... . پنجم، آشنایی ژرف با جهان‌بینی ایرانی- اسلامی و تسلط بر آرای فلاسفه، بلاغیون، اخلاقیون، متکلمان ایرانی- اسلامی؛ ششم، آشنایی و تسلط بر تاریخ ایران و اسلام.

پی‌نوشت

1. H. Becker
2. M. Agar

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

3. Ann Hartle
4. Theory
5. S. Moore
6. pozetevism

فهرست منابع

ارسطو؛ ***فن شعر***؛ ترجمهٔ عبدالحسین زرین‌کوب، چ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.

استراس، آنسلم و جولیت کوربین؛ ***اصول روش تحقیق کیفی نظریهٔ مبنایی رویه‌ها و شیوه‌ها***؛ ترجمهٔ بیوک محمدی، چ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۷.

امن‌خانی، عیسی و مونا علی مددی؛ «*درد یا درمان: آسیب‌شناسی کاربرد نظریه‌های ادبی در تحقیقات معاصر*»؛ **مجلهٔ پژوهشهای ادبی**، ش ۳۶-۳۷، ۱۳۹۱، ص ۵۱-۷۵.

ایگلتون، تری؛ ***پیش‌درآمدی بر نظریهٔ ادبی***؛ ترجمهٔ عباس مخبر، چ هشتم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۳.

بست، استیون و داگلاس کلنر؛ «*ریچارد رورتی و نظریهٔ پسامدرن*»؛ ترجمهٔ سید رضا حسینی، **نظریه‌پردازی**، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷، ص۱۸۵-۲۰۰.

برتنس، هانس؛ ***مبانی نظریهٔ ادبی***؛ ترجمهٔ محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: نشر ماهی، ۱۳۸٤.

تایسن، لیس؛ ***نظریه‌های نقد ادبی معاصر***؛ ترجمهٔ مازیار حسین‌زاده و فاطمه حسینی، چ سوم، تهران: نشر نگاه امروز، ۱۳۹٤.

تودوروف، تزوتان؛ ***ادبیات در مخاطره***؛ ترجمهٔ محمدمهدی شجاعی، تهران: نشر ماهی، ۱۳۹٤.

پرایس، جیمز ال؛ «*استراتژی‌های نظریه‌سازی در دانشگاه کلمبیا در خلال دههٔ ۱۹۵۰*»؛ ترجمهٔ سید رضا حسینی، **نظریه‌پردازی**، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷، ص ۸۱-۱۱۵.

دهقانی، محمد؛ ***پیشگامان نقد ادبی در ایران***؛ تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۰.

دشتی، علی؛ ***قلمرو سعدی***؛ چ چهارم، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۳۹.

ذکاوت، مسیح؛ «*تبیین چالشها و ظرفیتهای رابطهٔ نقد و نظریه ادبی و ادبیات تطبیقی*»؛ **مجلهٔ جستارهای زبانی**، ش ٤، ۱۳۹۱، ص ۱۰۳-۱۱۹.

رشاد، علی‌اکبر؛ «*موانع روانی- فرهنگی تولید علم و نظریه‌پردازی*»، نخستین همایش ملی کرسی نظریه‌پردازی، نقد و مناظره، دانشگاه شهید بهشتی: http://rashad.ir/?p:1190

سلدن، رامان و پیتر ویدوسون؛ ***راهنمای نظریهٔ ادبی معاصر***؛ ترجمهٔ عباس مخبر، چ سوم، تهران: طرح نو، ۱۳۸٤.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

سیدحسینی، رضا؛ ***مکتب‌های ادبی***؛ دورهٔ دوجلدی، چ یازدهم، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷٦.
شایگان، داریوش؛ ***افسون زدگی جدید: هویت چهل تکه و تفکر سیار***؛ ترجمهٔ فاطمه ولیانی، تهران: فرزان روز، ۱۳۸۱.
شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ ***این کیمیای هستی: دربارهٔ حافظ، جمال شناسی و جهان شعری***؛ دورهٔ سه جلدی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۷.
----------؛ ***رستاخیز کلمات***؛ تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۱.
شمیسا، سیروش؛ ***نقد ادبی***؛ تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۸.
طاهری، قدرت الله؛ *«جستجوی امر ناموجود: مقدمه‌ای بر دلایل فقدان نظریه و نظام نقد ادبی در ایران»*، مجلهٔ نقد و نظریهٔ ادبی، س سوم، دورهٔ اول، بهار و تابستان ۱۳۹۷، ص ٦۹-۹٤.
عاملی رضایی، مریم؛ *«خاستگاه فلسفی نظریه جامعه شناسی ادبی و آسیب‌شناسی به کارگیری آن در متون ادبی فارسی»*؛ **مجلهٔ پژوهشهای ادبی**، ش ۳٦-۳۷، ۱۳۹۱، ص ۱٤۷-۱٦٤.
فتوحی، محمود؛ *«متون کهن فارسی و نظریهٔ ادبی مدرن»*؛ **مجلهٔ نقد ادبی**، س ۹، ش ۳۳، ۱۳۹۵، ص ۷-۱۹.
فروزانفر، بدیع‌الزمان؛ ***مجموعه مقالات و اشعار***؛ به کوشش عنایت الله مجیدی، تهران: کتابفروشی دهخدا، ۱۳۵۱.
قاسم‌زاده، سیدعلی؛ ***همزیستی ادبیات تطبیقی و نظریه‌های ادبی***؛ قزوین: انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۹٦.
قزوینی، محمد؛ ***بیست مقاله***؛ جلد دوم، به اهتمام عباس اقبال، تهران: مطبعهٔ مجلس، ۱۳۲۳.
کرلینجر، فرد ان؛ ***مبانی پژوهش در علوم رفتاری***؛ ترجمهٔ حسن پاشاشریفی و جعفرحقیقی زند، تهران: آوای نو، ۱۳۷۷.
کلیگز، مری؛ ***درسنامهٔ نظریهٔ ادبی***؛ ترجمهٔ جلال سخنور و دیگران، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۸.
لوی برول، لوسین؛ ***کارکردهای ذهنی در جوامع عقب مانده***؛ ترجمهٔ یدالله مؤقن، چ دوم، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۹۰.
لیتل جان، استیفن؛ ***نظریه‌های ارتباطات***؛ ترجمهٔ مرتضی نوربخش و اکبر میرحسینی، تهران: انتشارات جنگل، ۱۳۸٤.
محبتی، مهدی؛ ***از معنا تا صورت***؛ دورهٔ دو جلدی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۸.
موحد، ضیا؛ ***دیروز و امروز شعر فارسی***؛ تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۹.
نفیسی، سعید؛ ***پیشرفت‌های ایران در عصر پهلوی***؛ تهران: دبیرخانهٔ سازمان پرورش افکار، ۱۳۱۸.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]

واینسهایمر، جوئل؛ ***نظریهٔ ادبی***؛ ترجمهٔ مسعود علیا، چ دوم، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۹.
ویلیامز، کوین؛ ***درک تئوری رسانه؛*** ترجمهٔ رحیم قاسمیان، تهران: نشر ساقی، ۱۳۸٦.
هارتل، آن؛ *«نظریه و خودمختاری»*؛ ترجمهٔ سید رضا حسینی، **نظریه‌پردازی**، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی،۱۳۸۷، ص ٤٥-۸۰.
همدانی، عین القضات؛ ***نامه‌ها؛*** به اهتمام علی نقی منزوی و عفیف عسیران، چ سوم، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.
Agar, M. The professional Stranger: An Informal Introduction to Ethnography, New York: Academic Press,1980.
Becker, Howard. "Theory: The Necessary Evil" In David Flinders and G.Mills(eds), Theory and Concepts in Qualitative Research: Perspectives from the Field, New York: Teachers College, 1993.
de Beaugrand, R & Dressler W. Ein Feurung in die Textlinguistik. Berlin: de Gruyter, 1981.
Hegel, G. W. F. Aesthetics, translated by T. M. Knox, oxford U. P,1975, pp. 1040-1090.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2025-04-11]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1397.15.62.3.3]